

دوپیرزن

نویسنده: ولما ولیس

ترجمه: مینو بیدلی



نشر دستور

شماره شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۹۰۱۰-۲-۱

Wallis, Velma

والیس، ولما

سرشناسه:

دو پیرزن / نویسنده ولما وایس؛ مترجم مینو بیدلی.

عنوان و نام پدیدآور:

مشهد: دستور، ۱۳۹۷.

مشخصات نشر:

۸۷ ص. مصور؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.

مشخصات ظاهری:

سلسله ادبیات داستانی؛ ۱۸

فروست:

978-622-99010-2-1

شابک:

فیفا.

وضعیت فهرست نویسی:

Two old women: an Alaska legend of betrayal, عنوان اصلی،

یادداشت:

courage and survival.

چاپ دوم.

یادداشت:

چاپ قبلی: دانشوران توس، ۱۳۸۴.

یادداشت:

Gwich'in Indians--Folklore
Legends--Alaska

سرخپوستان گویچ این - فرهنگ عامه

موضوع:

افسانه ها و قصه های آلاسکایی

موضوع:

پیرای، مینو، ۱۳۲۴، مترجم

شناسه افزوده:

E ۹۹/۱ ۱۹۷

رده بندی کنگره:

۳۹۸/۰ ۱۹۹۷

رده بندی دیویی:

۵۲۰ ۱۲۶

شماره کتابشناسی ملی:



نشر دستور

● نام کتاب: دو پیرزن

● نویسنده: ولما وایس مترجم: مینو بیدلی

● نوبت چاپ: دوم / اول ناشر

● حروفنگاری و صفحه آرایی: فاطمه عطایی، طرح جلد: مریم فراتن

● امور فنی و چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه رفسی

● قطع: رقعی (۸۷ صفحه) ● تاریخ انتشار: تابستان ۱۳۹۷

● شمارگان: ۱۰۰۰ قیمت ۶۰۰۰۰ ریال

● حق چاپ محفوظ است.

● شماره شابک: ۱-۲-۹۹۰۱۰-۶۲۲-۹۷۸

● مشهد، صندوق پستی ۱۳۸۸-۹۱۸۹۵ تلفن ۰۹۱۵۳۱۴۸۲۷۷

● نمابر ۰۵۱-۳۸۴۳۹۷۲۱ پیام نگار: dasturpress93@gmail.com

فهرست مندرجات

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۵	دیباچه مترجم
۶	مقدمه
۸	بخش اول: گیسنگی : سرما قربانی می گیرد
۱۷	بخش دوم: بخار در حال لاش بمیریم
۲۴	بخش سوم: یادآوری مه رتھای گذشته
۳۲	بخش چهارم: سفر رنجبار
۵۰	بخش پنجم: ذخیره کردن انبار و سرما
۵۹	بخش ششم: فلاکت در بین افراد قبیله
۶۶	بخش هفتم: سکوت می شکند
۷۵	بخش هشتم: شروع تازه
۸۳	راجع به قبیله گویچ این
۸۶	درباره نویسنده

مقدمه

هر روز پس از جمع آوری چوب به چادر کوچکمان بر می‌گشتیم، چادر بر ساحل روپورکوپین^۱ و در محل تلاقی آن با رود یوکن^۲ قرار داشت. ما داخل چادر روی رخت خوابها می‌نشستیم و مادر برای ما قصه می‌گفت آن موقع گرچه من دختر بالغی بودم ولی هنوز مادر برایم قصه می‌گفت تا به خواب روم!

شب‌های آرام قصه‌ای نقل کرد که برای اولین بار می‌شنیدم؛ داستانی دربارهٔ دو پیرزن و مبارزهٔ آنها با مشکلات. علت یادآوری این داستان هم آن بود که، آن‌روز طبق معمول دوش بر سرش مادر برای سوخت زمستانی، چوب جمع می‌کردم و در شگفت بودم که مادر با بیش از پنجاه سال سن، داشت هنوز کارهای سخت انجام می‌داد. مثل بیشتر افراد همسن و سالان تسلیم پیری و مشکلات آن نشده بود. به یاد مادربزرگ افتادم که او هم تا دم مرگ کار می‌کرد. به مادر گفتم دلم می‌خواهد وقتی که پیر شدم مثل تو باشم.

مادر از اینکه می‌توانست با مشکلات پیری دست و پا بجه نرم کند و از پس همهٔ کارهای سخت و سنگین زندگیش که گاه برایش رنج آورده بود برآید احساس غرور می‌کرد. علت به یاد آوردن داستان آن دو پیرزن هم همین بود چون با حال و هوای مادر خیلی تناسب داشت. بعدها من این داستان را که سخت تحت تأثیر آن قرار گرفته بودم، در کلبهٔ زمستانی‌مان نوشتم.

این داستان نه تنها درسهایی به من آموخت که بتوانم بعد در زندگیم به کاربندم

بلکه داستانی بود راجع به مردم و گذشته خودم. من چیزی را به دست آورده بودم که می توانستم ادعا کنم مال من است.

داستانها هدایایی هستند از طرف بزرگترها به جوانان، که متأسفانه در این روزگار مشتاقان کمی دارد. امروز آهنگ شتابناک زندگی نوین و تلویزیون اوقات جوانان مارا پر کرده است.

باید ردآگروه انگشت شماری از نسل امروز را ببینیم که با حکمت نهفته در داستانهای عامیانه و فقهی نسلهای گذشته آشنا شده، درک کرده و به یاد سپرده باشند تا از این طریق گذشته، مردمشان و درنهایت خودشان را بهتر بشناسند. متأسفانه گاهی داستانهای مربوط به فرهنگ خاص را افرادی با فرهنگی متفاوت، به غلط ترجمه و تفسیر می کنند که نتایج تأسف آمیز است، گاهی هم داستانهای عامیانه را داستان تاریخی تصور می کنند در حالی که این گونه داستانها اصلاً جنبه واقعی ندارند. داستان دویپرزن مربوط به زمانهای بسیار است زمانی پیش از ورود فرهنگ غربی در میان ما، این داستان نسل به نسل و دهان به دهان، مادرم و بعد هم به من رسیده است. وقتی داستان را می نوشتم تخیل خلاقم را به کار بردم، اما مضمون اصلی همان چیزی است که منظور مادرم بود. یعنی بشر برای کس، فعلیت و خلاقیت هیچ محدودیتی ندارد حتی محدودیت سن و سال.

در این دنیای بزرگ و پیچیده هر فرد دارای توان بالقوه حیرت آورنده ای است اما این موهبت پنهان بندرت به عرصه ظهور می رسد مگر بر حسب تصادف و تقدیر.

ولماولیس